



فاطمیما احمدی

روزنامه نگار

کرگوار دولاکور، نویسنده پرفروش فرانسوی، با اثری که اغلب مضامینی چون عشق، حسرت و پیچیدگی های وجود انسان را بازنایی ساده و در عین حال عمیق روایت می کند، شناخته می شود. رمان های او بارها مورد توجه مخاطبان قرار گرفته و جوایز متعددی را از آن خود کرده اند. یکی از مشهورترین کارهای او، «کلاف آرزوها» به یک پدیده جهانی تبدیل شد و نام دولاکور را به عنوان نویسنده ای که می تواند قصه های کوچک روزمره را با درونمایه های فلسفی بزرگ پیوند دهد، تثبیت کرد. این رمان تنها در فرانسه بیش از نیم میلیون نسخه فروش داشت و حقوق ترجمه آن به بیش از ۲۷ کشور فروخته شد. رمان دیگر او که موفقیت های دیگری برای او به ارمغان آورد، «ما فقط خوشبختی رمی دیدیم» است. این رمان در لیست اولیه جایزه «گنکور» ویلیست دوم جایزه «کتاب فروشان» قرار گرفت. این رمان در جایزه «گنکور دبیرستانی ها» پس از رمان «شارلوت» اثر دیوید فون کینوس، به مقام دوم رسید. همچنین، این کتاب توسط روزنامه نگاران لوپازیرین، عنوان «بهترین رمان سال ۲۰۱۴» را از آن خود کرد.

رمان «زنی که پیر نمی شود» که در سال ۲۰۱۸ منتشر شد، یکی از تأمل برانگیزترین آثار این نویسنده است که به تازگی با ترجمه امه کرمی از سوی نشر خوب منتشر شده است. دولاکور در این رمان، به سرای یک فرض فانتزی و در عین حال عمیقاً انسانی می رود؛ اگر زنی با وجود گذر زمان، ظاهرش در سن ۴۰ سالگی متوقف شود، چه بر سر زندگی او، روابطش و درک او از واقعیت خواهد آمد؟

شخصیت اصلی رمان، اوره لی، در ۴۰ سالگی در آینه ای متوقف می شود. او زنی جذاب و موفق است، اما این موهبت عجیب، که در ابتدا به نظر می رسد یک رؤیای ابدی باشد، به تدریج به یک کابوس اگزистنسالیستی تبدیل می شود. اوره لی در حالی که همسر، دوستان و اطرافیانش یک به یک نشانه های گذر عمر و پیری را بر چهره و بدن خود می بینند، با همین پوست کشیده و ظاهر جوان خود باقی می ماند.

رمان کرگوار دولاکور نه یک فانتزی صرف، بلکه کاوشی تلخ در معنای زمان، عشق و تعهد است. نویسنده با ظرافت نشان می دهد که جادوانگی ظاهری، نه یک قدرت مطلق، بلکه یک انزوا و بیگانگی مطلق است. اوره لی به تدریج تبدیل به یک موجودی می شود که در تقابل با طبیعت قرار دارد؛ او یک شاهد می شود، شاهدی بر فروپاشی تدریجی جهان پیرامونش. این تضاد، فشار روانی و عاطفی شدیدی بر او وارد می کند.

دولاکور در این رمان، به ترس عمیق انسان از پیری و زوال می پردازد، اما به طرز هوشمندانه ای این سؤال را مطرح می کند: اگر بتوان از پیری فرار کرد، آیا زندگی واقعاً غنی تر می شود؟ پاسخ رمان منفی است. زندگی مشترک اوره لی و همسرش، که از پیر شدن او امتناع می ورزد، به سردی می گراید. فاصله ظاهری میان آنها، به فاصله ای عاطفی تبدیل می شود؛ همسرش دیگر نمی تواند او را به عنوان شریک زندگی و کسی که همراه او پیر می شود، ببیند؛ اوره لی تبدیل به یک اثر هنری منجمد و دست نیافتنی می شود.

درونمایه اصلی رمان، فراتر از ظاهر، حول محور حسرت های چرخد. اوره لی به عنوان زنی که زمان را فریب داده، مدام به فکر این است که چه چیزی را در زندگی خود به تعویق انداخته و چه کسی را می توانسته باشد که حالانیست. این توقف ظاهری، او را به تأمل درباره ی ارزش واقعی زندگی وامی دارد؛ اینکه آیا ارزش زندگی در تغییر و پذیرش است یا در ایستایی و انکار؟

نثر کتاب با وجود سنگینی درونمایه ها، بسیار خوش خوان و تأثیرگذار است. دولاکور با جملات کوتاه و نافذ، خواننده را به سرعت با اوره لی و معمای او همراه می سازد. او ماجرای اوره لی را صرفاً به عنوان یک معجزه یا نفرین روایت نمی کند، بلکه از آن به عنوان ابزاری برای نقد جامعه ای و سوا س گونه استفاده می کند که ارزش انسان ها را در جوانی ظاهری آنها جست وجو می کند.

«زنی که پیر نمی شود» یک رمان عاطفی و هوشمندانه است. کرگوار دولاکور با این اثر به ما یادآوری می کند که زندگی واقعی در خطوط چین و چروک، در موهای سپید و در پذیرش ناگزیر گذر زمان نهفته است. پیری نه یک ضعف، بلکه بخشی از یک سفر مشترک انسانی است. اوره لی در نهایت، ناچار است با این حقیقت کنار بیاید که نمی تواند از زمان فرار کند؛ بلکه باید در آن زندگی کند. این رمان، دعوتی است برای دوست داشتن تمام مراحل زندگی، حتی آنهایی که در آینه خوشایند نیستند.

آرمان ملی- نعمت مرادی: محسن فرجی (متولد- ۱۳۵۱) نویسنده و منتقد ادبی و نامی آشنا در میان روزنامه نگاران فرهنگی و ادبی است؛ آنقدر که بگوییم اون روزنامه نگاری ست که داستان نویسی می کند و همچنین روزنامه نگاری که ناشر شد. او که خود فارغ التحصیل روانشناسی است، با تاسیس دفتر نشر «خزه» در طول این سال ها علاوه بر حوزه ی فلسفه، علوم اجتماعی، سیاسی و... علاقه مندی خود به ادبیات را در انتشار آثار تالیفی و ترجمه ای داستانی را تداوم بخشیده و به ناشری تخصصی در این حوزه تبدیل شده است. او در نویسندگی، سبک و سیاق خودش را دارد و در آثارش می توان رد و نشان وقایع و شرایط روز جامعه را جست وجو کرد، اما با این حال معتقد است: «اگر ما نویسنده ایرانی هستیم، علاوه بر اینکه آثارمان باید بازنایی از زمانه خودمان باشد، می بایست روح و هویت ایرانی هم در کارهایمان دیده شود». انتشار چهارمین مجموعه داستان فرجی، مناسبت خوبی بود تاگ و گفت کوتاهی را با او ترتیب دهیم.

می دانم این سوال کلیشه است ولی برای آن دسته از مخاطبان که کمتر با شما آشنایی دارند کمی از خودتان و آثارتان بگویید.

من در لحظه انجام این مصاحبه ۵۳ ساله ام. متولد تهرانم. سال هایی را در شهر مادی-م -قزوین - زندگی کرده ام، اما حالا و دوباره ساکن تهرانم. روانشناسی خوانده ام، روزنامه نگاری کرده ام و در حال حاضر هم ناشرم. در مورد کتاب ها هم باید بگویم تنبل ترین داستان نویس ایرانی ام! چون طی چهار دهه و در دو قرن، فقط ۴ کتاب منتشر کرده ام که همگی هم مجموعه داستان بوده اند: دهه هفتاد (یازده دعای بی استجابت/ ۱۳۷۹)، دهه هشتاد (چوب خط/ ۱۳۸۵)، دهه نود (جغرافیای اموات/ ۱۳۹۵) و دهه اول از قرن جدید (گالری امیال بشری/ ۱۴۰۴). البته بجز اینها سه کتاب نوجوان و یک کتاب کودک هم در کارنامه ی کوچکم دارم. همچنین یک کتاب مصاحبه با زنده یاد محمدعلی سپانلو که به طور مشترک با اردوان امیری نژاد انجام داده ام و در مجموعه «تاریخ شفاهی ادبیات ایران» به دبیری محمد هاشم اکبرپانی منتشر شده است.

آیا مجموعه داستان جغرافیای اموات یک مجموعه داستان ایده محور است؟ یا اینکه شما هم شبیه نود درصد از نویسنده های ایرانی به پیرنگ داستانی و موضوع اعتقاد دارید؟

البته نمی دانم این عدد دقیق نود درصد را چگونه به دست آورده اید، اما بله من هم به پیرنگ و موضوع اعتقاد دارم، اما داستان هایم و به خصوص در همین کتاب های «جغرافیای اموات» و «گالری امیال بشری» ایده محور است؛ یعنی چیزی

که بارت مک کی در کتاب «داستان» از آن به عنوان «ایده ناظر» نام می برد. این ایده ناظر فراتر از موضوع است و حتی پیرنگ هم بر اساس آن شکل می گیرد. در واقع به زبان ساده می توان گفت نشان دهنده جهان بینی نویسنده در مواجهه با پدیده ها و رویدادها هست، اما برای اینکه تبدیل به قسه شود، نیاز به پیرنگ و سایر عناصر داستانی هست.

باتوجه به کلاژ نویسی و بازیگوشی ها

و هرمنوتیکی که در مجموعه داستان «گالری امیال بشری» وجود دارد، نگاه شما به ادبیات امروز ایران چقدر می تواند همسو با ادبیات جهان و به خصوص نویسنده ای همچون بارتلمی باشد؟

اتفاقا به نویسنده درستی اشاره کردید و من از علاقه مندان به داستان های دونالد بارتلمی هستم، اما اینکه چقدر داستان هایم در این کتاب همسو با ادبیات جهان و به خصوص این نویسنده باشد، چیزی است که باید منتقد و مخاطب بگوید و تحلیل کند. البته اخیراً که دوباره داستان های بارتلمی را می خواندم، آن شوق قدیم را در من برنگیخت، چون احساس کردم هرچقدر بازی های فرمی اش جالب و قابل مدبران و جهان قصه هایش از ما دور است. به همین دلیل، امیدوارم همسو با او نبوده باشم و اثر انگشت خودم در داستان های این کتاب دیده شود.

آیا می شود از دیدگاه هرمنوتیکی به مجموعه داستان

چوب خط نگاهی داشت؟

به نظرم به هر داستانی می توان از این منظر نگاه کرد و بررسی اش کرد.

لیو تار می گوید که پست مدرن، عصر تشکیک و مردن تعاریف کلی و منطقی است. چقدر با این جمله لیو تار موافق هستید؟

راستش من خودم را در جایگاهی نمی دانم که با نظر لیو تار موافق یا مخالف باشم. به نظرم داستان نویس و اساساً هر کس در هر حوزه ای، باید درباره ی حوزه ی خودش اظهار نظر کند. شاید این از آفات گزارش های تلویزیونی باشد که از آدم های غیرمتخصص درباره موضوعات تخصصی نظر می خواهند و این متأسفانه به سطح جامعه و مکالمات مردم هم راه یافته است. فضای مجازی هم به این افت دامن زده است؛ به این دلیل که هر سطح دانش و بینشی می تواند و توانسته درباره ی هر چیزی اظهار نظر کند. در واقع، فضای مجازی مثل تیغ دودم عمل کرده است؛ از یک طرف، با مرکزگرایی، به همه اجازه داده که حرف ها و نظریات شان را بیان کنند. اما از طرفی دیگر، چون نظارت و معیاری برای راستی آزمایی در فضای مجازی وجود ندارد، بسیاری گزاره غلط درباره هر موضوعی مطرح و منتشر می شود.

همانطوری که فردوسی و حافظ و خیام و سعدی و مولانا بر سر شاعران ادبیات کلاسیک ما سایه افکنده اند، صادق هدایت هم بر روی ادبیات داستانی ما سایه انداخته است. به نظر شما نویسنده های ما می توانند از زیر این سایه قدرتمند عبور کنند؟

نته ای نمی توانند، که باید هم این طور باشد. به نظر من این اتفاق هم افتاده و ما بانلسی از نویسندگان نوجو و خلاق روبه رو هستیم که از زیر سایه هدایت بیرون آمده اند و دارند مسیر خودشان را می روند. به نظرم در شعر هم این اتفاق افتاده و ما شاعران خوبی داریم که دیگر سایه سنگین احمد شاملو روی شعرهایشان نیست و توانسته اند راه خودشان را پیدا کنند و بروند.

لطفاً به ما بگویید که در کدام یک از مجموعه داستان های شما، نقش خرده فرهنگ ها پررنگ تر است؟ فکر می کنم در مجموعه داستان «گالری امیال بشری»، البته در مجموعه های قبلی هم نیم نگاهی به خرده فرهنگ ها داشته ام، اما مشخصاً در این مجموعه، بازگشتی به شهر قزوین داشته ام و خرده فرهنگ هایی از این شهر، در داستان ها پررنگ و مشهود است.

آیا ادبیات پست مدرن مساله اصلی ادبیات دنیاست؟ آیا امروز در دنیا می تواند موضوعیت داشته باشد؟

به نظرم ادبیات پست مدرن جریانی بود که حدود سه دهه

محسن فرجی به مناسبت انتشار «گالری امیال بشری»:

ضرورت تجلی «روح و هویت ایرانی» در آثار نویسندگان



قبل در جهان مطرح شد، اما بعد، نقش و تاثیر آن کم رنگ شد. یعنی در ادبیات جهان هم تا آنجا که من مطالعه کرده ام و اطلاع دارم، دیگر جریان قالب نیست، یعنی خیلی نمی بینیم که نویسندگان امروز به سبک و سیاق کورت ونه گات یا بارتلمی و ریچارد پراوتینگان بنویسند. در ایران که وضع، از ابتدا خوب نیست. چون در اینجا هم به شکل خام و درک نشده، وارد شده بود و بیشتر با نوعی ذوق زدگی و جوگیري برای برخی از نویسندگان همراه بود که طبیعتاً نمی توانست به خلق اثری قدرتمند و شاخص در این عرصه، بینجامد.

به نظر شما آن دسته از نویسندگانی که داستان هایشان با زبان آرکا بیک نوشته می شود و نثرشان به بوستان و گلستان و تاریخ بیهقی برمی گردد، اما ایده داستان پست مدرن است، نویسنده پست مدرن محسوب می شوند؟

فکر می کنم نه؛ پست مدرن محسوب

نمی شوند. همان طور که در جواب سؤال قبل گفتم، این جریان به نظر من به شکل وارداتی و همضم نشده وارد ادبیات ما شد و همان طور که از پدیده ای با چنین ویژگی ها انتظار می رود، نتوانست خیلی در ادبیات ما خوش بنشیند. به نظر من، تنها کاری که می شد گفت مؤلفه های ادبیات پست مدرن به خوبی در آن اجرا شده، رمان «آزاده خاتم و نویسنده اش» از زنده یاد دکتر رضا پراهنی بوده است. باقی کارها- حداقل آنها که من دیده ام - ادای پست مدرنیسم بوده و بالطبع غیرجذاب و نه چندان دلچسب. البته به نظرم خیلی هم لزومی نداشت و ندارد که ما فکر کنیم باید داستان پست مدرن بنویسیم و اگر چنین اتفاقی نیفتد، از قافله ادبیات دنیا عقب افتاده ایم!

چرا اکثر نویسنده هایی که در جشنواره ها برنده می شوند، همان نویسنده هایی هستند که معیار نوشتنشان مولفه های کلاسیک است؟ آیا جشنواره های داستانی همان معیارهای کلاسیک را برای رقابت در نظر می گیرند؟ پس تکلیف ادبیات متفاوت و خلاقانه چیست؟

به نظر من خیلی هم این طور نبوده که معیار جوایز ایرانی، صرفاً مؤلفه های کلاسیک باشد. اساساً جشنواره ها و جوایز ادبی ایران، بنا به ترکیب هیأت داوران و سیاست گذاری هایشان رویکرد های متفاوت دارند و همه رانمی توان در یک قالب گنجاند. ضمن اینکه الان در دوران افول و رکود جوایز ادبی به سر می بریم و از تأثیرگذاری شان هم بسیار کاسته شده است. در واقع در دوران هشت ساله احمدی نژاد، نوعی مقابله و جبهه گیری در برابر جوایز ادبی مستقل از سوی مسئولان و متولیان فرهنگی وجود داشت که متأسفانه اثر خودش را عمیقاً برجای گذاشت و دیگر این جوایز نتوانستند از جا بلند شوند و مدام، روبه تعطیلی و کم رنگ شدن رفتند. جدای از این، به نظرم موضوعی که برای هر نویسنده واقعی مطرح است، این است که برای جوایز و جشنواره ها نمی نویسد؛ بلکه در خلوت خودش و حتی در ابتدا برای خودش می نویسد؛ بعد از انتشار است که پای مخاطب و

هفته کتاب و زخم های نمک زده

شواهد گویای واقعیت است. با این اوصاف و در این شرایط، پیروی از دستورالعمل های وزارتخانه ای و دولتی که برپایی مناسبت هایی چون هفته کتاب راه مدیران و مسئولان تکلیف کرده، چه میزان راهگشاست؟ تمرین جملات قصار و شعارهای دهان پرکن در اخبار و گزارش ها، چه نسبتی با وضعیت فعلی کتاب و کتابخوانی در جامعه دارد؟ البته همیشه آن گوشه و کناره ها، اقدامات یا برنامه ریزی و دستور به انجام اقداماتی هست... مثلاً به تاگی معاون امور فرهنگی وزارتخانه از تشکیل کارگروه کاغذ کاغذ خبر داده و از تاجار خواسته پرفروم های واردات کاغذ شان را به این کارگروه تحویل دهند تا در تخصیص ارز و واردات تأیید شدگان، حمایت شود. بگذریم که طبق اخبار و گزارش های رنگارنگ در دولت سیزدهم، ایران در حال حاضر می بایست نیاز داخلی به کاغذ تحریر را مرتفع کرده و در عرصه ی صادرات کاغذ نیز گام هایی بلند و اساسی برداشته باشد! اما اقداماتی در این سطح نظیر حمایت از واردات، واقعا قرار است کدام بخش از مشکلات نشر کتاب در کشور را حل کند؟ تجویز این مسکن های کم اثر که معمولاً عوارض جانبی شان نیز مزید بر بحران است، ما را به کجا خواهد رساند.

بنابراین ضمن احترام به کلیه تلاش ها و حتی تمایل به تلاش ها و... به نظر می رسد اگر قریب به اتفاق فعالیت های

مطبوعات و جایزه ها به موضوع بازمی شود. به همین دلیل، به نظرم اگر هم به فرض چنین رویکرد واحدی از سوی جوایز ادبی وجود داشته باشد، در رویکرد نویسندگان به نوشتن، نمی تواند و نباید تأثیر محسوسی داشته باشد.

در آخرین مجموعه داستان شما «گالری امیال بشری» که از سوی نشر خزه در سال جاری منتشر شده، نوعی توجه ویژه به فرهنگ و هویت ایرانی دیده می شود که در مجموعه های قبلی شما کم رنگ تر بوده. با این موضوع موافقت می کنید؟

بله کاملاً همین طور است و تعمدی هم بوده. راستش باید در اینجا اعترافی کنم؛ من «صد سال تنهایی» مارکز را خوانده ام، همچنین رمان «سرخ و سیاه» استاندال را. هیچ رمانی هم از اورهان یاموک و هاروکی موراکامی نخوانده ام. اما جد بزرگ اینها را خوانده ام؛ یعنی «هزار و یک شب» را. تاجایی هم که توانسته ام، کتاب هایی در زمینه های فرهنگ عامه، ادبیات شفاهی، آیین ها و مراسم محلی، فولکلور، اسطوره ها، افسانه ها و قصه های عامیانه ایرانی خوانده ام و می خوانم. به این دلیل که از جایی به بعد به این نتیجه رسیدم که اگر ما نویسنده ایرانی هستیم، علاوه بر اینکه آثارمان باید بازنایی از زمانه ی خودمان در کارهایمان باشد، می بایست روح و هویت ایرانی هم در کارهایمان دیده شود. البته این شرط را برای خودم گذاشتم و برای دیگران نسخه تجویز نکنم؛ اگر چه می بینیم که همه ی نویسندگان بزرگ دنیا هم از فرهنگ و زیست و روح حاکم بر جغرافیای خودشان نوشته اند. با چنین دست فرمائی، سعی کردم در همین مجموعه داستان اخیر، تا جایی که می توانم، این روح را بازتاب دهم. البته اشتباه نشود؛ منظرم نوشتن داستان های محلی و بومی نیست که پر از اصطلاحات محلی است و هر صفحه اش کلی پانویس دارد؛ نه، چنین چیزی مد نظر من نبوده و نیست، بلکه همان طور که گفتم، نمایش روحی است که بر فرهنگ ایران حاکم بوده است.

گالری امیال بشری

این کتاب نوشته محسن فرجی، مجموعه ای است از پنج داستان کوتاه که در سال ۱۴۰۴ منتشر شده است. این کتاب، چهارمین اثر نویسنده است و به روایت زندگی شخصیت هایی می پردازد که درگیر کشمکش های درونی، خاطرات گذشته و موقعیت های مبهم در زمان حال هستند.

داستان ها با نثری ساده و مستقیم نوشته شده اند و بیشتر بر تجربه های شخصی و ریشه ی شخصیت ها تمرکز دارند. در هر داستان، یک موقعیت خاص روایت می شود که شخصیت اصلی در آن با تصمیم گیری، تردید یا نوعی تقابل درونی مواجه است. این موقعیت ها معمولاً در فضاهای شهری یا خانوادگی می گذرند و مضمون هایی مثل تنهایی، ناکامی، میل به دیده شدن و تضاد میان خواسته های فردی و فشارهای بیرونی در آنها دیده می شود. شخصیت ها اغلب در تلاش اند بفهمند که چرا به وضعیت فعلی رسیده اند یا چطور باید از آن بیرون بیایند. روایت ها گاهی به گذشته ی شخصیت ها برمی گردد تا ریشه های وضعیت فعلی آنها را روشن کنند. در بعضی از داستان ها، زمینه های اجتماعی و سیاسی هم به صورت غیرمستقیم حضور دارند؛ مثل تجربه زیستن در دهه های پر تنش یا برخورد با نابرابری های روزمره. نویسنده بدون وارد شدن به قضاوت یا تفسیر مستقیم، تلاش کرده صدا و درونیات شخصیت ها را در قالب موقعیت های کوتاه و مشخص ثبت کند. پایان برخی داستان ها باز است و بیشتر به تأمل و درنگ دعوت می کند تا ارائه ی یک نتیجه گیری مشخص. از خلال همین پایان های ناتمام، موضوعاتی مثل معنا، هویت و درک خود

در جهان معاصر پررنگ می شوند. کتاب به نوعی تلاشی است برای نمایش بخش هایی از زندگی روزمره و ذهن آدم هایی که شاید معمولی به نظر برسند، اما هر کدام دیگر سولات و احساسات پیچیده ای هستند که به سادگی دیده نمی شوند.

هفته کتاب و زخم های نمک زده

برنامه ها در بزرگداشت هفته ی کتاب، روی رکن اول یعنی تبلیغ و ترویج اهمیت و ضرورت کتاب و کتابخوانی متمرکز شود؛ با برپایی جشن ها و جشنواره ها، با برگزاری رویداد های مهیج و ترغیب کننده نظیر تخصیص یارانه خرید کتاب و... به نظر، شاید در کشاکش فشارها و تنگناهای اقتصادی، لیخد ملیحی هم بر لب دست اندرکاران چرخه ی نشر، از صاحبان قلم گرفته تا ناشران و چاپخانه داران و موزعان و کتابفروشان بنشیند و هرچند کم اما بر توان تاب آورشان افزوده شود. وگرنه آن شعارهای افطهرمن الشمس و بر طمطراق، مبادا مبادا که نمک روی خم این افشار شریف که ته مانده ی میراث فرهنگی کشورند، بپاشد.

در پایان، نظراتان را به پاراگرافی از اظهارات اخیر یکی از مقامات وزارتخانه ارشاد جلب می کنم: «ما در حوزه معاونت امور فرهنگی و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وظیفه داریم در حوزه فرهنگ و شکوفایی کتاب و کتابخوانی سهمی داشته باشیم و خوشحالم که امروز به مناسبت هفته کتاب کنار هم جمع شده ایم. این سرزمین، سرزمین همه ماست و از گذشته دور پدران و نیاکان ما در آن زیسته اند و شکوه و عظمی و درد و مشکلات آن برای همه ماست و تاریخ مشترک ما محسوب می شود».



هادی حسینی نژاد

نویسنده و منتقد

«کتاب در توان بخشی روح و اندیشه انسان هاش نقش حیاتی دارد»، «مطالعه نیازی انسانی است و نه وظیفه ای فرهنگی»، «کتابخانه ها ریه های محیط زیست فرهنگی اند»... مخاطبان اخبار فرهنگی، معمولاً با شنیدن و خواندن چنین تیتراهایی در هفته کتاب آشنایی کامل دارند و می دانند مدیران و دست اندرکاران حوزه کتاب در این هفته به خصوص تلاش می کنند خلاقانه ترین نسخه خودشان را مقابل میکروفن ها و دوربین ها به نمایش بگذارند. معمول است که سالانه در این هفته، مخصوص، اولاً به جایگاه و شان والای کتاب پرداخته شود و ثانیاً، ارزیابی، طرح و بررسی مضلّات و مصلّبات اهالی چرخه چاپ و نشر کتاب در کشور با هدف بهبود شرایط در دستور کار قرار بگیرد؛ اتفاقی که معمولاً از برپایی چند مصاحبه، نشست و سمینار فراتر نمی رود.

واقعیت این است که وضعیت صنعت نشر، یا چرخه و بازار نشر در سال های اخیر همواره در ناگوارترین شرایط ممکن بوده است؛ چرا که ملزومات، ملاحظات و ارکان این حوزه پیوسته در